

اشاره

این نوشته که در چند شماره به چاپ می‌رسد، در پی بررسی چند و چون تحولاتی است که در شکل‌گیری کتاب آسمانی قرآن وجود داشته است. قرآن خود را چگونه معرفی کرده است؟ چرا قرآن در آیات گوناگون به معرفی خود از روایای مختلف پرداخته است؟ نسبت نبوی و دیدگاه اهل بیت و دیگر نزدیکان و یاران پیامبر (ص) و نیز عالمان و اندیشمندان اسلامی درباره این کتاب چیست؟ و چرا که آن در گذشته و عمل آنان کجاست؟ چگونه قرآن به عنوان یک کتاب به وضعیت فعلی درآمد؟ سامانندی و تقسیم‌بندی فعلی آن چگونه شکل گرفت و فرهنگی که پیرامون آن به وجود آمد، ریشه در کجا دارد؟ و کدامین آنها از آموزه‌های دینی و کدامین رسوم نو و خدایان آجگامی که ققینان درباره آن صادر کرده‌اند چیست؟ چه نقشی در تاسیس فرهنگ و تمدن و علوم اسلامی دارد؟ این نوشته به دنبال پاسخگویی تفصیلی به این دست از پرسش‌هاست. جلد دارد که درباره این کتاب که همه فرق ملبمابان آن را گرامی می‌دارند و مقدس می‌شمارند و در واقع حلقه وصل تمام امت اسلامی است، به گونه‌ای شایسته به پرسش‌های مطرح شده پاسخی مناسب داده شود.

قرآن‌شناسی
(۲)

محمد مرادی*

قرآن چگونه کتابی است؟

قرآن، در زبان فارسی «نبی»، «نپی» و «نبوی» خوانده شده است.^۱ «قرآن» بر آخرین کتاب

* محمد مرادی (۱۳۳۷ -) دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه است. از وی تاکنون علاوه بر چندین جلد کتاب، مقالاتی نیز در نشریات علمی کشور چاپ و منتشر شده است. استاد محمد مرادی علاوه بر اینکه از محققان مرکز تحقیقات دار الحدیث و کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی است، در دانشگاه‌های قم و مفید نیز به تدریس اشتغال دارد.

Email: Moradi_215 @ Yahoo. com

۱. لغتنامه دهخدا، ماده «نبی» و «نپی».

سمانی اطلاق و در آن عَلم شده است؛ همان گونه که «تورات» برای کتاب موسی (ع) و «انجیل» ای کتاب عیسی (ع) عَلم شده‌اند.^۱ عالمان اسلامی، به دلیل نوع تلقی و نگاه و بر حسب شته علمی، تعریفهای گوناگونی از قرآن به عمل آورده‌اند. متکلمان که آن را «مصحف» می‌نامند،^۲ هنگامی که از کلام لفظی^۳ سخن می‌گویند، درباره آن، دو چیز را لحاظ می‌کنند: یک. قرآن کلامی کاملاً ممتاز از سایر کلامهای الهی است.

دو. کلام قدیم و منزّه از هر گونه حدوث و عرض است، یعنی کلماتی است ازلی، مجرد از حروف لفظی و ذهنی، بدون لحاظ زمان، و مرتب و منسجم.

اصولیان قرآن را کلام معجز آسای نازل شده بر پیامبر (ص) می‌دانند ... که حجت ماندگار خداوند متعال ... و مصدر اول احکام شرعی است.^۴ فقیهان آن را کتاب مقدسی می‌دانند که یکی از منابع تشریح احکام است. صوفیان آن را ذاتی می‌دانند که در آن همه صفات مضمحل شده است. قرآن جلوه‌گاه احدیت است که حق تعالی بر پیغمبر خود محمد (ص) فرو فرستاد. و معنای این فرو فرستادن، این است که حقیقت احدیت در اوج کمال خود در جسد پیامبر ظهور کرده است.^۵

این کتاب که بیش از هزار و چهارصد سال از عمر آن می‌گذرد، همواره آبشخور فکری مسلمانان بوده و آنچه مسلم است وحی بودن آن است. قرآن از جانب خداوند بر پیامبرش نازل شده است. از این مهم در آیات مختلف و بارها به صراحت یاد شده است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؛^۶ و این چنین، روحی از فرمان خودمان به سوی تو وحی کردیم، در حالی که تو نه می‌دانستی ایمان چیست و نه می‌دانستی کتاب چیست.

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ماده «قرأ»؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۸

۲. فرهنگ معارف و اصطلاحات اسلامی، ج ۳، ص ۱۸۰۲.

۳. معنایی که گوینده آنها را در درون خود دارد و هنوز از آنها سخن نگفته است. وی آنها را به گونه‌ای در ذهنش مرتب می‌کند که وقتی سخن می‌گوید، به صورت نظم یافته ادا کند و به صورت کلام لفظی در آورد.

۴. اصول الفقه، ج ۲، ص ۵۱

۵. کتاب اصطلاحات الفنون، ذیل قرآن.

۶. شوری، آیه ۵۲

این آیه به یک نکته تاریخی درباره پیامبر (ص) اشاره دارد. ایشان درس نخوانده و مکتب ندیده بود و در نزد معلمی دانشی نیاموخته بود تا امکان ادعای ارتباط داشتن با آسمان و دریافت الهام غیبی برایش فراهم شود. به دیگر سخن، اصلاً پیش‌تر از نزول وحی بر وی، خبری از چنین اتفاقی نبود تا در ذهنش خطور کند که می‌تواند ادعا نماید با فرشتگان آسمان و عالم الوهی ارتباط برقرار می‌کند. او در پی یک کشش درونی، مدتی را از مردم و حتی خانواده خود کناره گرفت و ناگهان در نهانش پیامی را دریافت کرد که به او می‌گفت پیامی آسمانی و متفاوت از دیگر سخنان و پیامها دریافت کرده است. بر اساس گزارش قرآن و تاریخ، پیامبر شخصی درس ناخوانده بود، اما گذشته‌ای روشن و بی ابهام داشت. مردمانی که با او زیسته بودند و از نزدیک رفتار او را دیده بودند، وی را انسانی صالح و درستکار می‌شناختند، او را چنین یافته بودند که در پی امتیازی برای خود نیست، به رغم اتهام کهانت و جادوگری به او - که نه از سر اطلاع و آگاهی بلکه از سر جهل و نادانی و رویارویی با او صورت گرفته بود - سابقه کهانت و جادوگری ندارد و در پی فریب مردمان نیست و صلاح و خوبی آنان را می‌خواهد. نگاه مردم به او کاملاً مثبت بود و در پرونده وی پیشینه‌ای که او را در برابر پریشی تخریب کننده قرار دهد وجود نداشت. با چنین پیشینه‌ای، این آیه نشان می‌دهد که او از ایمانی که مردم را به آن دعوت کرد، و نیز از یک کتاب ویژه که تا کنون مشاهدش وجود نداشته، خبر نداشت. این وحی بود که او را از چنین حقیقتی خبردار کرد.

وحی بودن قرآن از آن کتابی متفاوت فراهم آورد که هم در ساختار و هم در القای آموزه‌ها معجزآسا بود. معارفش چنان است که تحملش برای هر کسی آسان نیست. گویی این وحی همان گونه که در هنگام نزول بر محمد (ص) فشاری را بر او تحمیل می‌کرد، همچنان همان هیمنه و سنگینی را دارد. از این رو، خدا از آن به «گفتار سنگین» یاد کرده است.

إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا؛^۱ ما به همین زودی برایت گفته‌ای سنگین
القا می‌کنیم.

روشن است که سنگینی مطرح شده در این آیه، از جنس سنگینی مادی نیست که ثقل معنوی است. این ویژگی با آیه دیگری از قرآن می‌تواند معنای روشن‌تری پیدا می‌کند:

۱. مزمل، آیه ۵

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۱؛ آن قرآن بزرگی است، که
جز پاکان آن را لمس نمی‌کنند.

از جنس دیگر بودن آن پیام است که حملش بر خلاف دیگر دانسته‌ها، نیاز به وضعیت
روحی مناسبی دارد که از آن به طهارت یاد می‌شود و هر کس بخواهد به حقیقت آن راه یابد،
باید که خود را از پاره‌ای آلودگی‌ها برهاند. جان پاک لازم است تا آن زلال را در خود فرو برد.
گویی بنا بر پاره‌ای نقل‌ها که گفته شده جنیان قرآن را استراق کرده و به پیامبر می‌آموخته‌اند،
خداوند از آن چنین جواب داده است که جان غیر پاک چنان ظرفیتی ندارد که آن را فرا بگیرد.^۲
همچنین گفته‌اند که پاکی از هر جهت و از هر گونه وابستگی به غیر خدا، بستر مناسب برای
گرفتن و درک قرآن را فراهم می‌کند و این با مس در آیه که علم است، مناسب‌تر از پاکی از
خبث است.^۳ این چنین است که این کتاب سنگین است و برای دریافت و درکش روح و جان
بی آرایش لازم است.

این واقعیت که قرآن وحی الاهی است، بارها در خود همین کتاب مورد تأکید قرار گرفته
است. در آیه‌ای به صراحت از این واقعیت یاد شده و در آن هدف قرآن هم مشخص شده است:
وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ^۴؛ بر من این قرآن وحی
شد تا شما را و هر کسی را که به آن می‌رسد با آن بیم دهم.

قرآن، در ادامه کتاب‌های پیشین آسمانی، پس از گذشت ۵۷۰ سال از نزول انجیل نازل
شد. نزول پیام‌های آسمانی که در دوران‌های مختلف به دلیل نیاز مردم به پیام جدید انجام
می‌شد، به دو دلیل تجدید شد و وحی جدید نازل گردید:

یک، انسان‌ها رشد و تجربه کافی نداشتند و به پیام جدیدی در سطح اندیشه و تجربه خود
نیازمند بودند.

دو، دانش و فرهنگ توسعه نیافته بود و پیام‌ها هم در نگارش و نگهداری و هم در تفسیر
دقیق دستخوش تغییر می‌شد.

۱. واقعه، آیات ۷۷ و ۷۹.

۲. تفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۱۹۶.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۳۷.

۴. انعام، آیه ۱۹.

زمانی که سطح عمومی دانش و خرد مردم توسعه یافت و به چنان رشدی رسید که
نگهداری آثار علمی و فرهنگی، جزئی از حیات و شعور و نیاز جمعی آنان به شمار آمد، کتاب و
پیامی از جانب خداوند فرورستاده شد که ناظر به کتابهای پیشین و در تکمیل رسالت
پیامبران قبلی و نیز اصلاح برخی نارواییها بود که پیرامون آن کتابها پدید آمده بود. آخرین
پیام طبعاً حاوی آن دسته از آموزه‌ها بود که نیاز دینی مردم را با همراهی خردشان بر آورده
می‌کرد. این کتاب، همانند دیگر پیام‌های آسمانی، به مردم حیات پاک و زندگی نوینی را نوید
می‌داد. این کتاب آمد تا شاهراه راستی و درستی را با تمامی ابعاد آن به بشر معرفی کند. این
اتفاق در روزگاری رخ داد که دیگر امکان تغییر ماهوی آن ممکن نبود. این بار رشد کافی
دانش و فرهنگ عمومی برای نگهداری از کتاب، به چنان حدی رسیده بود که کسی نتواند در
سندی و کتابی دست ببرد و بنیاد آن را دستخوش دگرگونی نماید. در این دوره و با پدید آمدن
امکانات نوین، این کتاب از تحریف و دستکاری در امان ماند. خداوند آن را فرو فرستاده و نوید
داده که حفظش خواهد کرد:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۱؛ ما ذکر را فرورستادیم و ما
نگهدار آنیم.

این کتاب، مانند هر کتاب آسمانی دیگری که از سوی خداوند و از راه مطمئن نازل شده، از
هرگونه نادرستی و اعوجاج به دور و حق محض است. دست آفرینشگر و حکیم خداوند آن را
چنان پدید آورده که هم سراسر راست است و هم ملاک راستی و درستی. آنجا که خداوند از
راستی آن سخن به میان آورده، این معنا را اراده کرده که این کتاب مطابق با واقع است و
کجی ندارد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْنَا آيَاتِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا^۲؛ ستایش
خدایی را که بر بنده‌اش کتاب را فرو فرستاد و در آن کجی قرار نداد.

کجی و اعوجاج نداشتن این کتاب، تنها ناظر به عالم لوح و پیش از نزول نیست، که به
ساختار فعلی و پس از نزول آن هم مربوط است. یعنی چنان با ساختار و محتوایی استوار نازل
شده که کجی و اعوجاج در آن راه ندارد و همواره بدون کجی و اعوجاج می‌ماند. درستی و

۱. حجر، آیه ۹.

۲. کهف، آیه ۱.

تی آن در آیه دیگری از قرآن مورد تأیید قرار گرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^۱ کافران وقتی قرآن برایشان آمد، [ایمان نیاوردند] در حالی که آن کتاب عزیز است. باطل، نه از پیش و نه از پس آن، به آن راه ندارد. نازل شده‌ای از سوی خدای حکیم و ستوده است.

لازم است یادآوری شود که راه نداشتن کجی و اعوجاج در قرآن به معنای این نیست که کان تفسیر نادرست آن وجود ندارد و یا از آن سوء استفاده نمی‌شود. این برداشت با قیوت‌های مربوط به این کتاب سازگار نیست. متنی که وجوه گوناگون معنایی دارد، امکان ندارد ماره تفسیر درستی از آن به عمل آید و یا مورد سوء استفاده قرار نگیرد. آنچه در این دست از ات به آن اشاره شده، این نکته است که حقیقت این کتاب در هر شرایطی در میان مردم قی می‌ماند و چنان است که کجی و اعوجاج آن شناخته می‌شود. در تاریخ این کتاب، داشته‌ها و تفسیرهای فراوانی از زوایای گوناگون از آن به عمل آمده است و کسانی هم با عدم رک درست آموزه‌های آن به بیراهه رفته‌اند، اما یک چیز همواره باقی مانده و آن وجود متنی ستوار و در بر دارنده حقایقی است که تعداد پر شماری از انسانها بر خوان تعالیم آن نشسته‌اند از همان متن دارای معناهای گوناگون، اجماعی به دست آورده‌اند که معیار دیگر آموزه‌های بینی هم قرار گرفته است. همانها محکومات این کتاب‌اند.

این کتاب، به دلیل آخرین وحی و پیام آسمانی بودن، طبیعتاً دارای همه آن دسته از تعالیمی است که در طول زمان بعثت و پس از دوران بعثت به آنها نیاز بوده است. این به معنای جامعیت این کتاب است. جامعیت یا دارا بودن ویژگیها و اوصافی است که یک چیز با آن اوصاف و ویژگیها کامل می‌شود و می‌تواند به اهداف خود نایل آید و یا با آن اصالت و هویت خود را شکل دهد. جامعیت را نمی‌توان بدون توجه به ابعاد کمال یک چیز و یا اهدافی که برای چیزی تعریف شده، در نظر گرفت. مثلاً اگر جامعیت یک خانه را در نظر بگیریم، نمی‌توانیم همه آنچه را کمال در همه چیز تلقی می‌شود، برای خانه هم در نظر بگیریم. جامعیت خانه به این است که بتواند هدفی را که برایش تعریف شده بر آورد. خانه جایی برای

استراحت، خواب و خور، در امان بودن از خطر و آسیب، و احياناً سرمایه مالی است. وجود آن چیزهایی که در خانه لازم است آن را کامل می‌کند. در امور غیر مادی، همانند اندیشه‌ای فلسفی که در قالب یک کتاب در می‌آید، جامعیت آن به داشتن اطلاعاتی فلسفی با ویژگی جامع همه مباحث فلسفی بودن است. از کتابی فلسفی نباید انتظار داشت که به دلیل جامعیت، همه معارف عالم و آدم را دارا باشد؛ مثلاً حاوی آموزه‌های اخلاقی و موعظه، فیزیک، شیمی، معدن‌شناسی، خاک‌شناسی و همه و همه چیز باشد. همچنان که از یک خانه نباید انتظار داشت که به دلیل صفت جامعیت، یک کارخانه و یا یک مزرعه و یا یک آموزشگاه هم باشد. جامعیت برای یک کتاب آسمانی برابر اهداف رسالی آن تعریف می‌شود. اگر چنین اثری حاوی همه آن آموزه‌هایی باشد که آن کتاب در پی آموزش آنهاست، آن کتاب جامع است. مثلاً اگر کتاب آسمانی در پی بیداری فطرت انسانها و سپس ارائه راهی برای رسیدن به مقصد و مقصود باشد، باید ابزار بیدارگری داشته باشد، احساس و عقل مخاطبان خود را ارضا و قانع کند و اطلاعات لازم را در زمینه یاد شده برای آنان فراهم نماید تا آنان بتوانند به آن راه یابند و به راه خود ادامه دهند و نیز مقصد خود را بشناسند و با تحولات روزگار و رشد تجربیات همگام باشند. این کتاب باید بتواند مردم را در مقام نظر و عمل به سوی هدف متعالی رهنمون شود. چنین کتابی جامعیت دارد.

درباره جامعیت قرآن دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

۱. دیدگاهی بر اساس خواست حداکثری معارف، بر آن است که قرآن حاوی همه چیزها و همه علوم است و می‌توان از آن تمامی آنچه را بشر به آن نیازمند است، استفاده کرد. قائلان به این دیدگاه بر آن‌اند که چگونگی استفاده از قرآن و به دست آوردن همه اطلاعات و خواسته‌ها و نیازها، بستگی به میزان توانایی مفسر و یا حضور پیامبر و معصوم دارد.

۲. دیدگاه دوم بر آن است که قرآن کتابی برای هدایت بندگان است و برای هدایت، نه لازم است همه چیز عالم را داشته باشد و نه دارد، بلکه تنها شامل اطلاعاتی در زمینه هدایت است و از جهت هدایتگری جامعیت لازم را دارد. صاحبان این دو دیدگاه، هر دو به آیاتی از قرآن کریم استناد می‌کنند. مستند گروه اول چنین است:

وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^۱ هیچ تر و خشکی نیست مگر

می‌کند و مؤمنان را که کارهای خیر انجام می‌دهند بشارت می‌دهد که،
برایشان پاداش بزرگی است.

این گروه، آیات مورد استناد گروه نخست را هم به معنای جامعیت قرآن دانسته‌اند، اما در هدایت و نه در همه چیز، یعنی هر آنچه برای هدایت مردمان لازم است، در قرآن بیان شده و در این زمینه هیچ کاستی نیست و چیزی فرو گذار نشده است.

به هر حال، این دسته از آیات و روایات، مانند آیات دیگر قرآن و سایر روایات، می‌تواند بر اساس هر دو دیدگاه تفسیر شود و دیدگاه دیگری نقد گردد و بنا براین، استناد به آنها چندان نمی‌تواند ادعای هر یک را اثبات کند و مناقشه را ختم نماید.

قرآن کتاب هدایت انسان است و همه انسانها توان خردورزی و فطرت انسانی دارند. زبان و منطقه زیست جغرافیایی در این تعریف هیچ جایگاهی ندارد. بنابراین، مخاطبان این کتاب، همه انسانها در پهنه گیتی‌اند. آنچه در آیاتی از قرآن در تعریف دامنه رسالت قرآن در آیاتی مورد اشاره قرار گرفته، ناظر به این نکته و نیز ناظر به مانایی آن است. در قرآن آمده است:

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ؛^۱ ما برای مردم به تو این کتاب
حق را فرو فرستادیم.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛^۲ آن جز یادآوری برای جهانیان نیست.
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛^۳ خجسته
است آن کسی که فرقان را برای بنده‌اش فرو فرستاد تا هشدار
دهنده‌ای برای جهانیان باشد.

در آیه دیگری به صراحت از همگان سخن گفته است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛^۴ ما تو را جز برای بشارت و
بیم دادن همه مردم نفرستادیم.

مَا كَانِ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رُّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

۱. زمر، آیه ۴۱؛ یوسف، آیه ۱۰۴.

۲. انعام، آیه ۹۰.

۳. فرقان، آیه ۱.

۴. سبأ، آیه ۲۸.

اینکه در کتاب مبین وجود دارد.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى
لِّلْمُسْلِمِينَ؛^۱ و فرو فرستادیم بر تو کتاب را که روشنگر همه چیز و
هدایتی و رحمتی و مزدهای برای تسلیم شدگان است.

وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَّطِيرُ يَخْتَاخِيهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتَلِكُمْ مَا
فَرَضْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ؛^۲ هیچ جنبه‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای
که با دو بال در هوا می‌پرد، نیست مگر اینکه امتهایی همانند شمایند.
و هیچ چیز را در آن فرو گذار نکردیم.

در هر سه آیه، از بیان همه چیز و فرو نگذاشتن هیچ چیز، سخن به میان آمده است.
روایاتی نیز در منابع حدیثی وجود دارد که برای جامعیت به معنای پیش‌گفته مورد استناد
این گروه است. از امام علی(ع) نقل شده که فرموده است:

سئل فقيل: ان في القرآن كل علم الا الطب؟ اما ان في القرآن لاية
تجمع الطب كله: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»؛^{۳-۴} پرسیده شد که گفته
شده در قرآن همه چیز هست به جز پزشکی، فرمود: بدانید در قرآن
آیه‌ای هست که همه پزشکی در آن گرد آمده است [و آن این است]:
بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید.

گروه دیگر که جامعیت را ناظر به هدایتگری قرآن می‌دانند، به آیات دیگری استناد کرده‌اند
که در آنها به تصریح خود قرآن، این کتاب برای هدایت مردمان آمده است؛ همان‌گونه که از
اوصاف او هم «هدی» است.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا؛^۵ این قرآن به راهی استوارتر هدایت

۱. نحل، آیه ۸۹.

۲. انعام، آیه ۳۸.

۳. اعراف، آیه ۳۱.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۲ ص ۲۶۷، ج ۴۲.

۵. اسراء، آیه ۹.

الَّتِي بَيْنَ؛^۱ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

بر اساس این آیات، قرآن آخرین پیام خدا برای همه بشر است و پس از آن کتابی نخواهد آمد. مخاطب قرآن همه مردم عالم، روستایی و شهری و پیشرفته و عقب مانده و مدرن و بستنی، هستند و بنابراین، قرآن باید بتواند پاسخ همه خواستها و نیازهای مردم در همه زمانها را بدهد. قرآن باید چنان پیامی داشته باشد که برای همه دورانها و مناطق گوناگون زمین زایا و مولد و پاسخگو باشد. یعنی کتابی عصری باشد که با تحولات زمان گام به گام پیش برود و پیامش را به ذهن و دل مردم برساند. با این تفسیر است که پیام این کتاب باید چنان باشد که مخاطبان در هر دوره‌ای به اقتضای زمان خود، از آن بهره بگیرند و آن را کتاب و پیام روزگار خود بدانند.

با توجه به واقعیت تفاوت محیطهای زندگی و فرهنگ و اندیشه مردمان، پیام این کتاب باید بدون توجه به فرهنگ و معارف حاکم دوران نزول قرائت شود و همانند دوران نزول تدریج در آموزش در آن لحاظ گردد و به مشترکات بشری بیشتر توجه شود. به دیگر سخن، قرآن در محیطی ویژه و براساس پاره‌ای از نیازهای زمان نزول نازل شده است، اما جنبه انسانی آموزه‌های آن همواره رکن اصلی آنهاست. معارف ناظر به برخی از حوادث نزول تنها ناظر به ظرف نزول اند و فهم آنها با توجه به آن زمینه‌ها و بسترها ممکن است، اما این به معنای نزول انحصاری درباره آن رخدادها نیست.

واژه شناسی قرآن

قرآن مانند فُرْقَان، رُجْحَان و حُسْرَان، مصدر است و در خود قرآن نیز با عنوان مصدر از آن یاد شده است.

إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ فَإِنَّا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛^۲ اگر دآوری و قرائت آن بر عهده ماست، پس هرگاه آن را خواندیم، تابع خواندنش باش.

در این لغت، قرآن به معنای تلاوت و خواندن است. این گفته ابن عباس نیز بر همین

۱. احزاب، آیه ۴۰.

۲. قیامت، آیات ۱۷ و ۱۸.

اساس است: «قَرَأْنَا» یعنی «بیتنا» (= بیان کردیم) و «اتَّبِعْ قُرْآنَهُ»، یعنی «اعمل به» (= به آن عمل کن). و نیز بر همین اساس، «إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ» به این معناست: «علینا آن نقرتک فلا تنسی» (= بر ماست که برایت بازخوانی کنیم که فراموش نمایی). از قناده نقل است که او «قرا» را به معنای «جمع» معنا کرده است. در قرآن نیز از همین ریشه به معنای جمع آمده است.^۱ بنابراین، «إِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ»، یعنی حفظ و تدوین آن بر عهده ماست. «فَإِنَّا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» نیز یعنی «اتَّبِعْ حلاله و اجتنب حرامه» (= از حلالش پیروی کن و از حرامش دوری نما).^۲ طبری (۳۱۰ ق) با ذکر این گفته، در ادامه می‌نویسد: هر دوی این قولها در کلام عرب توجیهی دارند، اما قول ابن عباس بهتر است، زیرا منظور خداوند پیروی از قرآن بوده است؛ تألیف بشود یا نشود.

صبحی صالح (۱۹۲۶ م) هم گفته است: اعراب پیش از اسلام «قرا» را نه به معنای تلاوت که به معنای جمع می‌دانستند. شاهد نیز این گفته است: «هذه الناقة لم تقرأ سلی قط». مرادشان این بود که شتر باردار نمی‌شود و بچه نمی‌آورد. قرائت به معنای تلاوت و آوازی آرامی است و عربها آن را از آرامیها اخذ کرده‌اند. وی بر آن است که کتاب و قرآن هر دو واژه‌هایی آرامی‌اند. در زبان آرامی کتاب به معنای ترسیم حروف، و قرائت به معنای خواندن است و این دو واژه از آن جهت که هم جامع الفاظ و هم برای خواندن و یا از باب خواندن بوده‌اند، پذیرفته شده و ماندگار شده‌اند.^۳ زجاج (۳۱۱ ق) هم این واژه را از «قراء» به معنای جمع و از مصدر «فعلان» دانسته است.^۴

حال اگر گفته شود: چگونه قرآن قرائت تلقی شود، در حالی که قرآن به معنای «مقرؤ» است؟ جواب این است که گاهی مصدر به معنای فعل و گاهی به معنای مفعول است. مانند کتاب که گاهی به معنای کتاب کاتب (= نوشتن نویسنده) است و گاهی به معنای مکتوب (= نوشته شده). قرآن، بنا بر اینکه معنای آن جمع باشد، از این جهت قرآن خوانده شده است که حاوی قصه، امر، نهی، وعده، وعید، آیه و سوره و امثال آن است. به دیگر سخن، چون قرآن

۱. «یتقرئین بأنفسهن ثلاثه قُرْو» بقره، آیه ۲۲۷.

۲. جامع البیان، ج ۱، ص ۶۸.

۳. مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۷ و ۱۹.

۴. معانی القرآن.

ناوی آموزه‌هایی خواندنی است، از «قرأ» اشتقاق یافته و یا به این دلیل که مجموعه کلمات و حروف و آموزه‌هایی به هم پیوسته است، از «قرن» مشتق شده است.^۱

برخی هم مانند اشعری (۳۳۴ ق) آن را نه از «قرأ» مهموز که از مصدر صحیح «قرن» مشتق دانسته‌اند.^۲ «قرنت الشيء بالشيء»، یعنی چیزی را به چیزی ضمیمه کردم. قرآن را از این جهت به این نام خوانده‌اند که سوره‌ها و آیه‌ها و حروف آن در کنار هم آمده‌اند. از همین رو، جمع حج و عمره را قرآن می‌نامند. ابن عربی (۶۳۸ ق) عارف نامی هم به این مهم تصریح کرده است که قرآن، به دلیل جامع حقایق بودن سزاوار نام قرآن است.^۳

همچنین آن را از این جهت قرآن دانسته‌اند که حاوی تمام کتابهای پیشین است.^۴ بر این اساس، در حقیقت قرآن به معنای جامع است. یعنی جامع آنچه وحی در پی آن بوده و در کتابهای پیشین آمده و دستخوش تحول شده و اکنون این کتاب آنها را در خود دارد و مؤید آن بخش از آموزه‌هایی است که پیش‌تر آمده است.

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۵ خبری ساختگی نیست، بلکه تصدیق کننده‌ی همانی است که در برابر شماست و تفصیل دهنده‌ی هر چیزی است و راهنما و رحمتی است برای کسانی که ایمان می‌آورند.

برخی مانند فزاه (۲۰۷ ق) قرآن را از «قرائن» گرفته‌اند، از این جهت که پاره‌ای از آن مؤید پاره‌ای دیگر و برخی شبیه برخی دیگر است.^۶ کسانی هم مانند شافعی (۲۰۴ ق) قرآن را غیر مشتق دانسته و آن را واژه‌ای معرفی کرده‌اند که مانند دیگر کتابهای آسمانی، در این کتاب علم شده است.^۷ برخی دیگر مانند نهبوندی (۱۲۷۸ - ۱۳۶۹ ق)، قرآن را نام اصلی این کتاب و از

۱. البرهان، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. همان.

۳. الفتحاح المکیه، ج ۳، ص ۹۵.

۴. مفردات الفاظ القرآن، ماده «قرأ»؛ البرهان، ج ۱، ص ۲۷۷.

۵. یوسف، آیه ۱۱۱.

۶. روح المعانی، ج ۱، ص ۸؛ مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۸.

۷. مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۸.

سوی خدا می‌دانند: «فان الاقوی و الاظهر ان يكون علماً له بوضع الله تعالى؛ قول قوی و روشن‌تر این است که با وضع خدای متعال، قرآن اسم علم برای آن کتاب است.»

واژه قرآن، پنجاه بار در قرآن کریم به کار رفته است. برای نمونه:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ^۱ ما بر تو بهترین قصه‌ها را بازگو می‌کنیم و به تو این قرآن را وحی کردیم، که تو پیش از آن در جریان نبودی. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۲ ما آن را قرآنی عربی برایت فرستادیم؛ شاید که بیندیشید.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ^۳ ماه رمضان که در آن قرآن برای هدایت مردم و حاوی بیناتی از هدایت و فرقان فرو فرستاده شد.

شهرت یافتن قرآن به این نام نیز شاید برگرفته از همین آیات باشد. بخشی از آیات قرآن کریم در معرفی خود همین کتاب است. حجم زیاد این آیات این پرسش را پیش می‌آورد که چرا قرآن در این سطح به خودش پرداخته است. کتابهای آسمانی که اکنون در اختیارند، کمتر به معرفی خود پرداخته‌اند. اما قرآن، فراوان از خود سخن گفته و با ویژگیهای بسیار خود را توصیف کرده است. از جهتی قرآن که حاوی پیامهای آسمانی است، در میان مردمی فرستاده شد که باور به آن برایشان سخت بود. از سوی دیگر، این کتاب با این ویژگی نازل شد که ماندگار و برای همگان باشد. همچنین قرآن باید به مهم‌ترین عناصر معرفتی و عقیدتی پاسخ دهد. گویی نیاز زمان و چالشهای پیش رو چنین اقتضا داشته که ابعاد این کتاب از سوی خود آن معرفی شود و ابهامی درباره‌اش باقی نگذارد. از این رو، قرآن باید خود را به گونه‌ای معرفی می‌کرد تا ابهامی در حقانیت آن نماند. خداوند قرآن را در کلام خود به اوصافی یاد کرده که حکایت از جایگاه و نقش بی‌بدیل این کتاب آسمانی دارد.

۱. نجات الرحمن، ج ۱، ص ۱۳.

۲. یوسف، آیه ۳.

۳. یوسف، آیه ۲.

۴. بقره، آیه ۱۸۵.

این کتاب، اگر چه اکنون به قرآن نام‌بردار است، در سالهای نزول و تدوین، چندان به این نام شهرت نداشته و از آن به مصحف و یا نامهای دیگر یاد می‌شده است.

مصحف یا قرآن؟

«مصحف»، اسم مفعول از «اصحف» به معنای «اجمع» (گرد آورد) و به معنای کتابی است که در آن صحف جمع شده‌اند. صحف، جمع صحیف، به معنای قطعه‌ای از جلد و یا ورق است. آن را مصحف هم خوانده‌اند. فراهیدی (م ۱۷۵ ق) گفته که صحف هم به صورت «صحف» (ثلاثی) و هم به صورت «صَحْف» (مزید) به کار می‌رود و جمع آن بر «صحائف» بسته می‌شود. «صحيفة الوجه» به معنای پوست صورت استعمال شده و مصحف را از این رو مصحف نامیده‌اند که حاوی نوشته‌هایی میان دو جلد است. وی در ادامه نوشته که صَحْفی به غلطگیر و مقابله‌گر گفته می‌شود: «و هو الذي يروي الخطأ عن قراءة الصحف بأشباه الحروف»^۱

این واژه در قرآن با صیغه‌های «صحاف»^۲ و «صحف»^۳ آمده و به معنای نوشته و ظرفهای بزرگ (سینی) است. صحف یک بار در سوره بینه به همین قرآن اطلاق شده است: «رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً»^۴ پیامبری از سوی خدا که صحیفه‌های پاک را بخواند. مصحف به نوشته‌هایی که در میان دو جلد واقع شود و به اصطلاح به صورت کتاب در آید، گفته می‌شده و این نام پس از جمع قرآن، با مشورت خلیفه با صحابه، برای قرآن به کار برده شده است. ابو عالیة ریاحی (م ۱۹۳ ق) در گزارش جمع قرآن، آورده است: «أنهم جمعوا القرآن في مصحف في خلافة ابي بكر.»^۵ گفته‌اند که ابوبکر (۱۲ ق) برای نامگذاری قرآن با صحابه

۱. العین.

۲. زخرف، آیه ۷۱: «يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصُحُفٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ».

۳. طه، آیه ۱۳۳: «وَأَنْتُمْ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ»؛ نجم، آیه ۳۶: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ»؛ مدثر، آیه ۵۲: «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ آخِرِيٍّ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّثَشَّرَةً»؛ عبس، آیه ۱۳: «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ»؛ تکویر، آیه ۱۰: «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرتْ»؛ اعلیٰ، آیات ۱۸ و ۱۹: «إِنَّ هَذَا لَأَنبَى الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفٍ إِنْزِيلِهِمْ وَمُوسَىٰ»؛ بینه، آیه ۲: «رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً».

۴. بینه، آیه ۲.

۵. المصنفه سجستانی، ص ۱۵.

مشورت کرد. پیشنهاد انجیل و سبقر داده شد، ولی پذیرفته نشد. عبدالله بن مسعود (۳۲ ق) گفت که کتابی را در حبشه دیده که مصحف می‌خواندند و همین نام بر قرآن گذاشته شد.^۱ قرآن از آغاز نزول، مصحف نامیده نشده و بر اساس آنچه در خود قرآن آمده، کتاب و یا قرآن نامیده می‌شده است. در میان صحابه کسانی بودند که نوشته‌هایی داشتند و آنها را صحیفه و مصحف می‌نامیدند. مصحف اُبی بن کعب، مصحف علی، مصحف فاطمه، مصحف عایشه، مصحف عبدالله بن مسعود، مصحف عبدالله بن عباس، مصحف عکرمه، مصحف عبدالله بن عمرو عاص، مصحف عمر بن الخطاب، مصحف اُم سلمه، مصحف زید بن ثابت، مصحف عبدالله بن زبیر، مصحف انس بن مالک، مصحف ابوموسی اشعری و مصحف حفصه از آن جمله‌اند.

صُحُف در اصطلاح، به ورقهای خالی از جلد گفته می‌شد که پس از پیامبر(ص) قرآن در آنها نوشته شد. ویژگی این صحف این بود که ترتیب آیات در آنها لحاظ شده بود، اما برای سوره‌ها ترتیبی لحاظ نشده بود.

قرآن خود را با چندین اسم و صفت معرفی کرده است. این تعریف و توصیفها هم از خاستگاه قرآن و هم از نقش و آثار آن سخن گفته و هم موضعش را درباره کتابها و پیامبران پیشین روشن کرده است.

نامها و اوصاف قرآن

به دلیل ویژگیهای منحصر به فرد قرآن، نوشته‌های فراوانی درباره فضیلت و ارزش آن به نگارش در آمده است.^۲ وجود مباحث گسترده درباره قرآن در آیات و سوره‌های گوناگون، خود

۱. التحریر و التثویر، ج ۱، ص ۷۲؛ غراب القرآن، نیشابوری، ج ۱، ص ۲۸.

۲. از جمله می‌توان به این کتابها اشاره کرد: فضل القرآن نوشته یونس عبدالرحمن (۲۰۸ ق) و به همین نام از محمد بن حسن صفار (۲۹۰ ق) و نیز با همین نام، از محمد مسعود عیاشی (قرن سوم)؛ زاهد القرآن، از علی بن ابراهیم بن هاشم (قرن سوم)؛ فضائل القرآن، نوشته احمد بن محمد بن عمار (۳۴۶ ق). کتابهای ضمنی هم در همین باره و با عنوان فضل القرآن، از کلینی (۳۲۹ ق) در کافی و من لا یحضره الفقیه، تألیف شیخ صدوق (۳۸۱ ق)، و با عنوان کتاب القرآن در رسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، از شیخ حر عاملی (۱۱۰۴ ق)، با همین عنوان در مستدرک الوسائل، از میرزا حسین نوری (۱۳۲۰ ق) و جزء ۹۲ بحار الانوار از علامه مجلسی (۱۱۱۰ ق) آمده است.

از جمله دلایل پرداختن به آن از سوی عالمان اسلامی است. قرآن خود را با اوصافی معرفی می‌کند که با آنها می‌توان ماهیت و نقش آن را شناخت. بر اساس همان اوصاف، نویسندگانی چون سیوطی (۹۱۱ ق) در الامتقان^۱ و زرکشی (۷۴۵ - ۷۹۴ ق) در البرهان آنها را ۵۵ صفت دانسته‌اند. حرالی (۶۳۷ ق) نیز این اوصاف را نود و اندی دانسته است.^۲ این تعداد را از جهت دلالت بر ماهیت و کارکرد قرآن، فضیلت و مقام و ارزش آن، و نظر به کتابهای دیگر آسمانی و نیز خاستگاه نزول آن، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. هر یک از این صفات بازگو کننده جنبه‌ای از ابعاد قرآن است. صفات برجسته ذکر شده در قرآن چنین‌اند:

۱ و ۲. احسن الحدیث و حدیث. «ح د ث» به معنای به وجود آمدن چیزی اعم از عرض و جوهر است. همچنین به هر خبری گفته می‌شود که از طریق گوش و یا الهام و یا وحی در خواب و یا بیداری به انسان برسد. قرآن از خود به «احسن الحدیث» یاد کرده است، زیرا حاوی بهترین خبر برای انسان است. «احسن»، لفظ تفضیل است و این هیأت جایی به کار می‌رود که برتر از آن وجود نداشته باشد. از آنجا که این کتاب و قصه‌هایش سرنوشت انسان را رقم می‌زند و او را از اطلاعاتی باخبر می‌کند که در جایی جز این کتاب به دست نمی‌آید و از آینده‌ای خبردار می‌کند که در هیچ کتاب دیگری چنان خبر قابل اعتمادی یافت نمی‌شود، بهترین خبر است. در قرآن آمده است:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًّا؛^۳ خداوند بهترین خبر را فرو فرستاد؛ کتابی متشابه و دو تایی.

مشابه بودن قرآن به این معناست که احکام و پندهای آن شبیه هم‌اند و در میان آنها ناسازگاری نیست. «مثنایی» بودنش نیز یا بدین روست که تو به تو می‌شود و تکرارپذیر است و کهنگی ندارد^۴ و یا از این روست که برای هر آموزه، دو گونه بیان دارد و یا آن را می‌توان دو گونه قرائت کرد.^۵ قرآن علاوه بر «احسن الحدیث» بودن، «حدیث» هم خوانده شده است،

۱. الامتقان، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. البرهان، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳. زمر، آیه ۲۲.

۴. مفردات الفاظ القرآن، مادة «تثني».

۵. البیان، ج ۹، ص ۲۱.

چون هم خود آن، یک خبر تازه است و هم حاوی خبر است.

أَقِمْنَاهَذَا الْحَدِيثَ تَجْبُوهُنَّ؛^۱ آیا از چنین خبری شگفت زده می‌شوید؟

و نیز:

أَقِمْنَاهَذَا الْحَدِيثَ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ؛^۲ آیا این خبر را سبک می‌شمارید؟

تعبیر پرسشی و استفهامی از سبک شمردن قرآن که از آن به حدیث یاد شده، این نکته را در بر دارد که چنین خبر مهمی، جای سبک شمردن ندارد.

۳. احسن القصص. «ق ص ص» به معنای در پی اثر بودن است. گفته می‌شود: «قصص اثره»، یعنی دنبال آن را گرفتیم. قصص به معنای اثر است و آن را اخبار پی در پی معنا کرده‌اند.^۳ در قرآن آمده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»؛^۴ ما بهترین قصه را برای تو بازگو می‌کنیم. این آیه در آغاز سوره یوسف آمده و به قرینه داستان یوسف در این بسوره، ناظر به داستان یوسف است، اما همانند برخی دیگر از سوره‌های قرآن که در آغاز آنها از قرآن و نزول و جایگاهش سخن به میان آمده، اعم از آن است.

علاوه بر این قصه، قصه‌های دیگری هم در قرآن آمده که آنها هم همین ویژگی را دارند. بهترین بودن قصه‌های قرآن و یا خود قرآن از این روست که افق‌های دوردستی را برای انسان ترسیم می‌کند و مانند دیگر قصه‌ها برای سرگرمی نیست. این کتاب و قصه‌هایش به زندگی و فرجام انسان جهت می‌دهد؛ گاهی فرجامی نیکو را نوید می‌دهد و راه آینده او را روشن می‌کند و گاهی از فرجامی رنج‌آور بیم می‌دهد تا هشیاری ایجاد کند.

۴. برهان. برهان، مصدر «فعالن»، از ریشه «ب ر ه» و به معنای بیان حجت است.^۵ برهان به دلیلی گفته می‌شود که اثبات حق و واقع با آن قطعی است و تردیدی در آن نیست. دلیل را به چند دسته تقسیم می‌کنند.

یک، دلیلی که با آن واقع بدون تردید اثبات می‌شود.

۱. نجمه آیه ۵۹.

۲. واقعه، آیه ۸۱.

۳. مفردات الفاظ القرآن، مادة «قصص».

۴. یوسف، آیه ۲.

۵. لسان العرب، مادة «بره».

دو. دلیلی که با آن چیزی اثبات می‌شود و در آن تردید و خلاف هم وجود دارد. سه. دلیلی که میان دروغ و راست یکسان است.

چهار. دلیلی که چیزی را اثبات می‌کند که واقعیت ندارد و دروغ است.

پنج. دلیلی که چیزی را اثبات می‌کند که احتمال راست هم در آن وجود دارد.^۱

قرآن که از خود به برهان یاد کرده، مصداق معنای نخست برهان است. این واژه هشت بار در قرآن تکرار شده است. در قرآن چنین آمده است:

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا^۲ برهانی از سوی پروردگارتان برای شما آمد و نوری روشنگر به جانب شما فرستادیم.

۵ و ۶ بشری و بشیر. «بشره» به معنای رویه بیرونی پوست است و لایه درونی آن را «ادمه» می‌گویند.^۳ جمع آن نیز «بشَر» و «ابشار» است. انسان را از این رو بشر می‌گویند که پوست او بر خلاف حیوانات دیگر که با کرک و پشم و مو پوشیده شده، ظاهر و آشکار است. بشری و بشارت را در خبر خوشحال کننده به کار می‌برند، زیرا شنیدن خبر خوش موجب می‌شود که با جریان سریع خون در بدن، بشره و پوست انسان باز شود. به قرآن از این جهت که به مؤمنان خبر خوشحال کننده ابلاغ می‌کند، بشری و بشیر گفته‌اند. مشتقات بشر ۱۲۳ بار در قرآن از باب افعال و تفعیل و ثلاثی به کار رفته است که برخی درباره انسان و برخی دیگر حاوی معانی دیگری غیر از بشارت است. درباره قرآن آمده است:

وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ^۴ هدایتی و رحمتی و مژده‌ای است برای تسلیم شدگان.

و نیز:

فَإِنَّا عَرَبِيَّةٌ يَلْقَاؤُنَّ لِقَاؤَهُمْ لَبِيَّةً وَوَعْدُهُمْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّهُمْ لَعَارِبُونَ^۵ قرآن عربی برای گروهی که می‌دانند، مژده دهنده و هشدار دهنده است.

بشارت‌های قرآن تنها به عوالم آخرت مربوط نیست. قرآن برای همین دنیای فعلی مردم هم نویدهای نشاط‌انگیز و روح‌افزایی دارد؛ بشارت روزگاری خوب و خوش برای مردمان. قرآن برای مردم امید ایجاد می‌کند و آنان را از سرخوردگی و ناامیدی باز می‌دارد. همچنین برای انسانهایی که به نیکی و احسان و خیرات می‌پردازند، خبرهای خوشحال کننده دیگری هم دارد: آسایش و آرامش در عالمی پایدار و همیشگی در جایی امن و مطمئن. این ویژگی نمایانگر این حقیقت است که قرآن کتاب امید است و انسانها را برای زندگی هر چه بهتر بر می‌انگیزاند و از رخوت و سستی و تنبلی و کسلی، که آفت رشد و پیشرفت‌اند، باز می‌دارد.

۷. بصائر. «بصائر» جمع «بصیرت» است و از ریشه «بصر» اشتقاق یافته که از حواس پنج‌گانه انسان است. این واژه با مشتقاتش ۱۴۸ بار در قرآن به کار رفته است. به عضو حسی و نیز به قوه مدرکه‌ای که توان مشاهده و دیدن دارد، بصر گفته می‌شود. قوه مدرکه قلبی نیز هم بصیر و هم بصر نامیده شده است.

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ خَلِيدٌ^۱ از دید تو پرده برداشتیم و چشمانت امروز تیز و بینا شد.

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى^۲ آنچه دیده دید، نادرست ندید و از آن سرپیچی نکرد.

جمع بصر، «ابصار» و جمع بصیره «بصائر» می‌آید. «بصائر» چیزی است که عامل بینایی درونی می‌شود؛ چنان که در قرآن آمده است:

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِّن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا^۳ بصیرت‌هایی از جانب پروردگارتان آمد. پس هر کس بصیرت پیدا کرد به سود خودش است و هر کس بصیرت نیافت، به زیان خودش است.

قرآن خود را بصائر نامیده است:

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي. هَلْذَٰلِكَ بَصَائِرُ مِّن رَّبِّكُمْ؟^۴ بگو: من از

۱. ق، آیه ۲۲.
۲. نجم، آیه ۱۷.
۳. انعام، آیه ۱۰۳.
۴. اعراف، آیه ۲۰۳.

۱. مفردات الفاظ القرآن.
۲. نساء، آیه ۱۷۴.
۳. مفردات الفاظ القرآن، مادة «بشر».
۴. نحل، آیه ۸۹.
۵. فصلت، آیات ۲ و ۴.

وحیی پیروی می‌کنم که از جانب پروردگارم به من نازل می‌شود که: این بصیرتهایی از جانب پروردگارتان است.

توصیف قرآن به بصائر با هیأت جمع، می‌تواند اشاره به جنبه‌های مختلف بصیرت‌آفرینی باشد.

۸. بیان. «بیان» مصدر فعل لازم از «بان» به معنای روشن و واضح است و به معنای صدر و فاعل متعدی هم به کار می‌رود. ریشه این واژه و مشتقات آن ۵۲۳ بار در قرآن به کار رفته که تعدادی از آنها واژه «بین» و تعدادی مربوط به «بیان» است. بیان به معنای رده‌برداری از چیزی و اعم از نطق است. نطق مخصوص انسان است و بیان به هر نوع روشن‌کننده، اعم از نطق و غیر آن، گفته می‌شود. کلام را از این رو بیان می‌گویند که پرده از حقیقتی بر می‌دارد. بیان دو گونه است: تنجیزی و اختباری. بیان تنجیزی به دلالت یک چیز بر چیز دیگر در هر حال گفته می‌شود؛ مانند دلالت مصنوع بر سازنده خود. بیان اختباری خبر گرفتن از چیزی با اشاره، کتابت و یا نطق است. بیان به شرح مجمل هم گفته می‌شود؛ مانند آنچه در این آیه آمده است:

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ^۱ بیان آن بر عهده ماست.

منظور این است که مجملهای قرآن از سوی فرو فرستنده آن بیان می‌شود. «بیتنه»، از همین ریشه، صفت مشبیه متعدی به معنای دلالت روشن، اعم از حسی و عقلی است و از این رو، به دو شاهد هم «بیتنه» گفته می‌شود: «الْبَيْتَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى الْمَدْعَى عَلَيْهِ»^۲ «تبیان» هم از همین ریشه و مصدر صنایعی به معنای روشن‌کننده است. «مبین» هم از ریشه بیان است که در لازم و متعدی به کار می‌رود و به معنای روشن‌گر است. خداوند در آیه‌ای با اسم اشاره «هنا»، از قرآن به عنوان «بیان» یاد کرده است:

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ^۳ این بیانی و هدایتی و پندی برای تقوایبشگان است.

۹. تبیان. مصدر صنایعی و به معنای روشن‌گر است که ریشه آن در عنوان بیان توضیح

داده شد. در قرآن آمده است:

يَبَيِّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَنُذْرًا لِّلْمُشْرِكِينَ^۱ روشن‌گر هر چیزی است و هدایتی و رحمتی و مزدهای برای تسلیم شدگان است.

۱۰. تذکرة. تذکره از ریشه «ذکر»، مصدر باب تفعیل است و بر کثرت نقش یادآوری و یا عبرت‌دهی و پندآموزی دلالت می‌کند و در دو جای قرآن آمده که اشاره به قرآن دارد. در معنای تذکره و تذکر آمده است: «ما يَتَذَكَّرُ بِهِ الشَّيْءُ» و هو اعم من الامارة و الدلالة^۲ تذکر آن است که انسان با آن یادآور می‌شود و اعم از نشانه و راهنمایی است. درباره قرآن آمده است: وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ^۳ و آن یادآوری فراوانی برای تقوایبشگان است. از آنجا که غالباً تذکر درباره کسانی به کار برده می‌شود که پیش‌تر ذهنیتی درباره مطالبی داشته‌اند، در این آیه هم از پندپذیری گروهی از مردم که از آنها با ویژگی «متقین» یاد شده، سخن به میان آمده است. شاید هم منظور از متقین نه اهل تقوای اصطلاحی، بلکه کسانی هستند که آمادگی پذیرش سخن حق را دارند.

۱۱. تنزیل و منزل. تنزیل از ریشه «نزل»، مصدر باب تفعیل به معنای نازل کردن است و ریشه و مشتقات آن ۱۶۰ بار در قرآن آمده و از قرآن هم به تنزیل یاد شده است. از مصدر باب تفعیل از همین ریشه، در دو مورد به صورت مفعول و از نوع مطلق آن آمده است.

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ^۴ کسانی که به آنها کتاب دادیم، می‌دانند که آن نازل شده به حق از سوی پروردگار توست.

تنزیل از ماده «نزول» به معنای فرود آمدن است و هیأت تفعیل آن یا به لحاظ نزول و یا تعدد آیات و یا کثرت مراتب آن، دلالت بر کثرت می‌کند. نزول هم در امور اعتباری و هم در امور حقیقی به کار می‌رود. تنزیل نیز به این اعتبار بر منزل اطلاق شده که الفاظ قرآن از آسمان نازل شده‌اند:

۱. نحل، آیه ۸۹

۲. مفردات الفاظ القرآن، ماده «ذکر».

۳. حاقه، آیه ۴۸.

۴. انعام، آیه ۱۱۴.

۱. قیامت، آیه ۱۹.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۳۶۱.

۳. آل عمران، آیه ۱۲۸.

تَنْزِيلُ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱ فرستاده شده‌ای از جانب خدای مهربان.

۱. حق، حق، در اصل به معنای موافقت و مطابقت است.^۲ این کلمه در قرآن ۲۶۹ بار تکرار شده در باره خداوند و دیگر موضوعات است و ۳۶ بار آن اشاره به قرآن است. نامعانی (۴۷۸ ق) استعمال آن در قرآن دوازده وجه ذکر کرده است: الله،^۳ قرآن،^۴ اسلام،^۵ عدل،^۶ توحید،^۷ وجوب،^۸ حق در برابر باطل،^{۱۰} مال،^{۱۱} اولی،^{۱۲} نصیب و سهم،^{۱۳} نیاز و حاجت،^{۱۴} ۱۵ در بسیاری برای بیان حقایق و مطابق واقع بودن مفاهیمی چون خدا، قیامت، عالم خلقت، نبوت و قرآن از واژه حق استفاده شده است. درباره قرآن آمده است:

قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ^{۱۶} قرآن حق از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

این کتاب از این رو «حق» خوانده شده است که از جانب خدای حق و از طریق حق فرود آمده و باطل و خلاف واقع در آن راه ندارد.

نصبت، آیه ۲.

مفردات الفاظ القرآن.

مؤمنون، آیه ۷۱.

زخرف، آیه ۲۹: «بَلْ مَثَلٌ هَلْ أَلَمَ وَمَنَابَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ».

اسراء، آیه ۸۱.

نور، آیه ۲۵.

صافات، آیه ۲۷.

یونس، آیه ۵۲.

احقاف، آیه ۱۸.

حج، آیه ۶۲.

بقره، آیه ۲۸۲.

بقره، آیه ۲۴۲.

واقعه، آیه ۲۳.

هود، آیه ۲۹.

الوجوه و النظائر.

یونس، آیه ۱۰۸.

۱۳. حکیم و حکمت. اصل «حکم» ممانعت و جلوگیری به منظور اصلاح و سامان دادن است. لجام و افسار حیوان را «حکمة الدابة» می‌گویند. «حکم بالشیء» یعنی فرمان و حکم دادن به اینکه فلان چیز چنین و یا چنان است. حکمت، رسیدن به حق به وسیله دانش و یا عقل است. از اوصاف قرآن، حکیم است؛ چون حاوی حکمت است:

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ^۱ الف لام را، آنها آیات کتاب حکیم است.

و یا چون محکم و استوار است:

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ^۲ الف لام را، کتابی است که آیاتش استوار است.

در آیات بسیاری آمده که پیامبر مبعوث شد تا کتاب و حکمت بیاموزد:

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ^۳ و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد.

ممکن است منظور از حکمت در این دست از آیات، همان قرآن بوده و از باب ذکر جزء

پس از کل باشد.

۱۴. ذکر. به معنای یادکردن است. ذکر در قرآن ۲۹۲ بار به کار رفته که احتمال دارد به یکی

از دو معنا باشد: یادکرد خدا از بندگان و معرفی تکالیف آنها و یاد بندگان از خدا.^۴ ذکر گاهی به

معنای مباحثات آمده است:

وَأِنَّ لَكَ لَأَنكُرَ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ^۵ و آن برای تو و قومت

شرافت و مباحثات است. و به زودی پرسش خواهید شد.

گاهی مراد از ذکر، هیأت نفس است که ادراکات در آن ماندگار و حفظ می‌شود. گاه نیز مراد،

حاضر شدن چیزی در قلب و یا گفتار است. ذکر گاهی هم به ورد زبانی گفته می‌شود. در هشت

مورد بر قرآن «ذکر» اطلاق شده است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۶ ما ذکر را فرستادیم و ما خود

حافظ آنیم.

۱. یونس، آیه ۱.

۲. هود، آیه ۱.

۳. بقره، آیه ۱۲۹.

۴. جامع البیان، ج ۱، ص ۷۰.

۵. زخرف، آیه ۴۴.

۶. حجر، آیه ۹.

نیز درباره آن آمده است:

وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَاهُ؛^۱ و این ذکر بابرکتی است که فرستادیم.

قرآن می‌تواند به این دلیل «ذکر» باشد که مایه یاد خداوند است. همچنین کتاب نیز می‌تواند ذکر باشد، یعنی به جای هر ورد و ذکر دیگری خوانده شود. البته معنای نخست رایج‌تر است.

۱۵. ذکرئ. «ذکرئ»، کثرت ذکر و رساتر از ذکر برای بیان مراد مربوط به ذکر است:

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَزَجٌ مِنْهُ لِيُنذِرَ بِهِ وَيَذَكِّرَ لِلْمُؤْمِنِينَ؛^۲ کتابی است که به سوی تو فرستاده شده. پس از آن دلتنگ مباش تا با آن انداز کنی و یادی است برای ایمان آورندگان.

۱۶. رحمت. «رحمت» به معنای رقت و نازک‌دلی است که موجب احسان می‌شود. این واژه در رقت بدون احسان و احسان بدون رقت هم به کار می‌رود. رحمت خدا، انعام و افضال اوست و رحمت انسان، رقت و عطف اوست.^۳ کاربرد این واژه درباره قرآن، به معنای رحمت خدا بر بندگان است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ؛^۴ کتاب را بر تو فرو فرستادیم که روشنگر همه چیز و هدایتی و رحمتی و مزدهای برای تسلیم شدگان است.

۱۷. شفاء. «شفاء» به معنای افاقه از بیماری است. از این واژه به جای مداوا و معالجه و امثال اینها استفاده شده و از همین جهت دارای اهمیت است. تفاوت واژه‌های یاد شده در این است که شفاء، رها شدن قطعی از عارضه بیماری است، اما مداوا و علاج و امثال آنها، اقدام به نجات است و چه بسا نجات از بیماری هم حاصل نشود. قرآن موعظه و شفای بیمار دلی خوانده شده است: قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ؛^۵ از سوی پروردگارتان پندی برایتان آمد و شفایی برای آنچه در سینه‌هاست.

۱. انبیاء، آیه ۵۰
۲. اعراف، آیه ۲
۳. مفردات الفاظ القرآن.
۴. نحل، آیه ۸۹
۵. یونس، آیه ۵۷

۱۸. عَجَب. «عجب»، حالتی است عرضی که از بی‌اطلاعی از سبب و علت چیزی ناشی می‌شود. برخی از حکما آن را حالتی معلول سبب ناشناخته می‌دانند. از این رو، این واژه درباره خدا به کار نمی‌رود. این تعبیر را جنیان به کار برده‌اند که با استماع آیات قرآن، آن را «قرآن عجب» نامیده‌اند. یعنی زمانی که جنیان آن را شنیدند، احساس کردند که تا کنون شبیه آن را نشنیده و نشناخته‌اند:

إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا؛^۱ ما قرآنی شگفت شنیدیم.

۱۹. عربی. «عرب» در اصل به فرزندان اسماعیل گفته می‌شود و جمع آن اعراب است. به ساکنان بادیه عرب گفته می‌شود:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا؛^۲ اعراب گفتند: ایمان آوردیم.

و:

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا؛^۳ اعراب شدیدترین کفر و نفاق را دارند.

در جمع اعراب، «اعراب» هم به کار رفته و اعرابی نامی برای منسوبان به بادیه‌نشینی است. «عربی» به معنای روشن و «اعراب» به معنای بیان است. «اعراب الکلام» به معنای روشن کردن نشانه‌های نحوی کلمات است. به کلام فصیح روشن نیز «عربی» گفته‌اند:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا؛^۴ ما آن را قرآنی عربی فرو فرستادیم.

وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛^۵ و این، زبان عربی روشن است.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛^۶ قرآنی عربی برای مردمانی که می‌دانند.

«عروبه» نیز از همین ریشه می‌آید که جمع آن «عُروب» می‌شود. «امراة معربة» به زنی گفته می‌شود که پاکدامنی و شوهر دوستی‌اش را با وضع و حال خود هویدا می‌کند: «عُرْبًا أَتْرَابًا».^۷

۱. جن، آیه ۱

۲. حجرات، آیه ۱۴

۳. توبه، آیه ۹۷

۴. یوسف، آیه ۲

۵. نحل، آیه ۱۰۳

۶. فصلت، آیه ۳

۷. واقعه، آیه ۳۷. «عربا اترابا»، یعنی «متحجبات الی أزواجهن بالحلاوة و الظرافة و الملاحة و قال: عربا ای غنجات» زنان شوهر دوست شیرین نمکین و لطیفه و گفته است: عرب، یعنی کرشمه‌دار.

ایا عربی بودن زبان قرآن به معنای زبان و گویش خاص است و یا به معنای روشن و نون پیچیدگی و معقد بودن؟ عربی بودن به معنای اول این است که ساختار قرآن عربی است و مگر نه کلمات بسیاری از زبانهای فارسی، رومی، حبشی، عبری، یونانی و آرامی در آن بود دارد. همچنین می‌توان گفت که اغلب کلمات آن عربی است. اما اگر عربی بودن به نای روشن بودن باشد، یعنی سخنی است قابل فهم و رمز و معما نیست.

۲۰. عزیز. «عزت» حالتی است که مانع از مغلوب شدن می‌شود. «أرض عزاز»، به معنای بین سخت است که آب در آن نفوذ نمی‌کند. عزیز در معنای فارسی آن، از آنجا ریشه گرفته چیزی نمی‌تواند در دل کسی به جای شیء و یا شخص عزیز نفوذ کند و جا خوش نماید و یا را از دل بیرون کند. قرآن عزیز خوانده شده است؛ چرا که یا ارجمند است و یا باطل در آن ندارد:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ^۱ و آن کتابی است عزیز.

۲۱. عظیم. «عظم» به معنای استخوان است. استخوان بخش بزرگ و اصلی بدن را شکل می‌دهد و از این رو برای هر چیز بزرگی، اعم از محسوس و معقول و اسم عین و اسم معنای استعاره آورده شده است:

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۲ برایشان عذابی بزرگ است.

و:

عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِيمِ^۳ از خبری بزرگ پرس و جو می‌کنند.

«عظیم» از همان ریشه به معنای بزرگی و ستبری نیز به کار رفته است:

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمُنَاقِبِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ^۴ برایت هفت تا دوتایی

آمد و قرآن بزرگ.

۲۲. فرقان. «فرقان» مصدر «فَرَّقَ» شبیه «فَلَقَ» است؛ هر چند «فَلَقَ» در انشقاق و «فَرَّقَ»

در انفصال به کار برده می‌شود. درباره دریایی که موسی و همراهانش از آن گذشتند، آمده است:

۱. فصلت، آیه ۴۱.

۲. بقره، آیه ۷.

۳. نبأ، آیه ۲.

۴. حجر، آیه ۸۷.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَيْنِ^۱ به یاد آر هنگامی را که دریا را برایتان شکافتیم. «فَرَّقَ»، تکه جدا شده از چیزی است و از این رو، به جماعت جدا شده «فرقه» و «فریق» می‌گویند:

وَإِنْ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ^۲ گروهی از آنها حق را کتمان می‌کنند. «تفریق»، فاصله انداختن میان دو چیز است؛ با چشم دیده شود و یا با بصیرت درک گردد: فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ^۳ میان ما و قوم ناپکارمان جدایی بینداز. «فاروق» نیز به معنای جداکننده است. «فرقان» برای بیان جدایی و انفکاک میان حق و باطل به کار می‌رود و رساتر از «فرق» است. فرقان اسم است و نه مصدر:

إِنْ تَتَّبِعُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^۴ اگر پرهیز پیشه کنید، خدا به شما «فرقان» می‌دهد.

از این رو، در توصیف روز غزوه بدر در قرآن، از آن به یوم الفرقان یاد شده است:

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْبَحْمَتَانِ^۵ و آنچه به

بنده‌مان در روز فرقان فرود فرستادیم، روزی که دو گروه با هم برخورد کردند.

در آن روز، میان سپاه اسلام و سپاه مشرکان با پیروزی یکی و شکست دیگری، جدایی و فاصله افتاد. بدین سبب، آن روز فرقان خوانده شده است. صبحی صالح این کلمه را هم آرامی می‌داند.^۶ در روایتی قرآن به همه کتاب و فرقان به محکومات آن تفسیر شده است.^۷ در روایتی دیگر از پیامبر(ص)، فرقان نامیده شدن قرآن به دلیل پراکنده نازل شدن سوره‌ها و آیه‌ها و یکجا نازل نشدن آن، دانسته شده است.^۸ همان گونه که در قرآن کریم آمده است:

۱. بقره، آیه ۵۰.

۲. بقره، آیه ۱۴۷.

۳. مائده، آیه ۲۵.

۴. انفال، آیه ۲۹.

۵. انفال، آیه ۴۱.

۶. مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۰.

۷. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۵.

۸. همان، ص ۱۶.

وَفَرَاتَا فَرْقَتَاهُ يَتَفَرَّهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا^۱ قرآن را به صورت پراکنده نازل کردیم تا آن را به آرامی برای مردم بازخوانی کنی و آن را به تدریج نازل کردیم.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا^۲ خجسته است آن کس که فرقانی را بر بنده‌اش فرو فرستاد تا هشدار دهنده‌ای باشد برای جهانیان.

۲۳. قول. «قول» و «قیل» یک معنا دارند و بر چند وجه به کار می‌روند. ظاهرترین وجه این است که قول، مرکب از حروفی است که با گفتن آشکار می‌شوند؛ چه مفرد باشند و چه جمله. اهی به یکی از فعل و اسم و حرف هم قول گفته می‌شود؛ همان گونه که گاهی به قصیده و طبع هم قول می‌گویند. گاهی هم به آنچه در نفس آدمی آماده ابراز می‌شود، بی‌آنکه هنوز راز شود، قول می‌گویند:

وَيَقُولُونَ فِئْتِ أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ؟^۳ در دلشان می‌گویند: چرا خدا ما را عذاب نمی‌کند؟

به عقیده نیز قول می‌گویند. فالانی چنین می‌گوید، یعنی چنین عقیده‌ای دارد. این کلمه در طوق به کار برده می‌شود و مراد از آن حد است. الهام را هم قول گفته‌اند:

قُلْنَا يَا أَيُّهَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا أَنْتَ تُنذِرُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُنذِرُ فِيهِمْ حُسْنًا^۴ گفتیم: ای ذوالقرنین، یا سختگیری کن و یا رفتار خوب با آنها در پیش بگیر.

از قرآن به قول یاد شده است:

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ^۵ کسانی که قول را می‌شنوند و از بهترین آن تبعیت می‌کنند.

گفته‌اند که ممکن است منظور از قول، محکومات کتاب باشد:

اسراء، آیه ۱۰۶.

فرقان، آیه ۱.

مجادله، آیه ۸.

کهف، آیه ۶۶.

زمر، آیه ۱۸.

أَفَلَمْ يَذَّبُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ؟^۱ آیا در گفتار تدبیر نمی‌کنند یا برایشان چیزی آمده که برای نیاکان نخستینشان نیامده بود.

۲۴. کتاب. «کتاب» در اصل به معنای دوختن تکه پوستی به پوست دیگر است و برای کنار هم گذاشتن حروف و کلمات به کار می‌رود. کتاب در اصل به معنای انتظام دادن به خط است، اما به صورت استعاره در جایی به کار می‌رود که صورت کتاب دارد، اگر چه نوشته‌ای نباشد، مانند کاربرد کتاب درباره کلام الهی پیش از آنکه به صورت کتاب درآید.^۲ کلمه کتاب، در ۴۷ مورد درباره قرآن استعمال شده است، در چهار مورد «کتاب الله» آمده است.^۳ در یک جا به صورت جمع آمده و اشاره به قرآن دارد.^۴

به هر حال، این نام برای اولین بار در آیه ۲۹ سوره ص آمده که سی و ششمین سوره قرآن است و از باب اینکه از شأن چنین کتابی این بوده که نوشته شود، کتاب نام گرفته است. کتاب نامیده شدن این مجموعه از این روست که جامع حروف و نوشته الفاظ است. همچنین گفته‌اند: قرآن از این جهت که جامع علوم و قصص و اخبار است، کتاب نام گرفته است.^۵ کتاب در قرآن به چند معنا آمده است: مجموعه نوشته‌ها: «ولو نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ»^۶ تقدیر و وجوب: «كُتِبَ اللَّهُ لِأَغْلِبِنَا بِآيَاتِنَا وَرُسُلِي»^۷ لوح محفوظ: «لا رَطْبَ وَلا يَابِسَ الا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۸ حجت ثابت: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدًى وَلا كِتَابٍ

۱. مؤمنون، آیه ۶۸.

۲. مفردات الفاظ القرآن، مادة «کتاب».

۳. انفال، آیه ۵۷؛ توبه، آیه ۳۶؛ احزاب، آیه ۶؛ فاطر، آیه ۲۹. در شانزده مورد بر قرآن به صورت نکره «کتاب» اطلاق شده است: بقره، آیه ۹۸؛ مائده، آیه ۱۵؛ انعام، آیات ۹۲ و ۱۵۵؛ اعراف، آیات ۲ و ۵۲؛ هود، آیه ۱؛ ابراهیم، آیه ۱؛ نمل، آیه ۱؛ ص، آیه ۲۹؛ فصلت، آیات ۲ و ۴۱؛ احقاف، آیات ۱۲ و ۳۰؛ انبیاء، آیه ۱۰؛ زمر، آیه ۲۳.

۴. «يَتْلُوا صَاحِفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ» بینه، آیات ۲ و ۳.

۵. الاغقان، ج ۱، ص ۱۸۱.

۶. انعام، آیه ۷.

۷. مجادله، آیه ۲۱.

۸. انعام، آیه ۵۹.

مُبِينٌ»^۱؛ حکیم: «إِلا بِأَذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوَجَّلًا»^۲.

قرآن در موارد گوناگون کتاب خوانده شده است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ؛^۳ ما به سوی تو کتاب را به حق فرستادیم که تصدیق کننده آن چیزی است که در برابرش است.

۲۵. کریم، «کریم» به معنای بزرگواری و باکرامت است. هر گاه این واژه درباره خدا به کار رود، نامی برای احسان و انعام اوست. کریم را جز در خوبیهای بزرگ به کار نمی‌برند. هر چیزی که در جای خود شرافت داشته باشد، به کرم توصیف می‌شود. از امور خارق العاده بزرگ نیز به کرامت یاد می‌شود. در توصیف قرآن گفته شده است:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ؛^۴ آن قرآنی کریم است.

۲۶. کلام الله. «کلام» مشتق از «کلم»، به معنای اثرگذار است و چون در ذهن شنونده اثر می‌گذارد، کلامش نامیده‌اند. «کلم»، اثرگذار در مدرک به یکی از دو قوه حسی است. «کلام»، مدرک با حس شنوایی و «کلم»، مدرک با حس بینایی است. کلام هم بر الفاظ در قالب جمله گفته می‌شود و هم بر معانی. البته تحویان آن را بر جزء جمله اطلاق می‌کنند؛ اسم یا فعل و یا حرف باشد. متکلمان آن را جمله مرکب مفید معنا می‌دانند. در ویژگی قرآن گفته شده است:

حَتَّى يَشْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ؛^۵ [به مشرکان پناه داده شود] تا کلام خدا را بشنوند.

۲۷. مبارک. اصل «ب رک» به سینه شتر گفته می‌شود. هر چند در غیر آن هم به کار

می‌رود. «بَرَکَة» به معنای وجود خیر خدا در چیزی است:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ؛^۶ اگر مردم آبادیها ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، از آسمان و

زمین برایشان برکتهایی می‌گشاییم.

برکتی که به بندگان وعده داده شده که از آسمان و زمین ایجاد شود، از این جهت است که در آن خیر وجود دارد. به آگاهی که آب در آن جمع و نگاه داشته می‌شود، برکه می‌گویند، زیرا دارای خیر است. مبارک هم آن چیزی است که در آن خیری وجود دارد:

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ؛^۱ یعنی این ذکر خیرات الهی است که افزوده می‌شود.

وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ؛^۲ مرا در هر جا که باشم، مرکز و محل خیر الهی قرار داد.

درباره قرآن نیز بر همان اساس به مبارک تعبیر شده است:

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ؛^۳ این کتابی است با خیر و برکت که فرستاده‌ایم.

۲۸. مبین. «مبین»، اسم فاعل از «أَبَانَ يُبِين» است و به معنای آشکار کننده می‌آید. درباره قرآن گفته شده است:

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛^۴ برایتان از سوی پروردگارتان برهانی آمد، و ما به سوی شما نوری روشنگر فرستادیم.

۲۹. مثنائی. «مثنائی» به معنای دو و نیز ثنا و ستایش آمده است. اگر مراد، دو باشد، مقصود تکرار شدن آن و کهنه نشدنش است. راغب اصفهانی (۵۰۲ ق) گفته است: «قیل للقرآن مثنائی لما یتثنی و یتجدد حالاً فحالاً من فوائده». اگر هم به معنای ثنا باشد، از جهت ستوده بودنش است. علامه طباطبایی (۱۲۸۱ - ۱۳۶۰) آن را جمع مثنیه و به معنای عطف و اعاده دانسته و به قرینه «متشابهها»، مراد را این می‌داند که آیات به هم عطف می‌شوند و با هم تفسیر می‌گردند. گفته شده مشابه بودن قرآن برای این است که احکام و پندهای آن شبیه به هم‌اند و ناسازگاری ندارند، و مثنائی بودنش از این روست که برای هر آموزه‌ای دوگونه بیان دارد و یا دو

۱. حج، آیه ۸

۲. آل عمران، آیه ۱۴۶

۳. مائده، آیه ۲۸

۴. واقعه، آیه ۷۷

۵. توبه، آیه ۶

۶. اعراف، آیه ۹۳

۱. انبیاء، آیه ۵۰

۲. مریم، آیه ۳۱

۳. انعام، آیه ۹۲

۴. نساء، آیه ۱۷۴

۵. مفردات الفاظ القرآن

ونه می‌توان آن خواند.^۱ در این باره در قرآن چنین آمده است:

اللَّهُ تَزَلَّ أَحْسَنَ الْخَبِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا تَفْشَعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ؛^۲ خداوند بهترین خبر را کتابی مشابه و دو فرستاد که پوست آنان که از خدا می‌ترسند، از آن به لرزه در می‌آید.

۳۰. مجید. «مجد»، بزرگی در کرامت و حالات است. «مجدت الابل اذا حصلت فی مرعی نیر واسع»، یعنی شتر را بزرگش کردم، یعنی وقتی آن را در چراگاه بزرگ و وسیعی به عمل آوری و پرورش بدهی. کاربرد مجید درباره خداوند فراوانی در بذل و بخشش و فضل اوست. آن را از این رو مجید نامیده‌اند که شامل مکارم دنیوی و اخروی است:

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ؛^۳ بلکه آن قرآن با مجد و عظمت است.

۳۱. مصدق. «مصدق»، از ریشه «ص د ق»، به معنای راستی و مطابقت با واقع است. این لفظ اسم فاعل از باب تفعیل بوده و متعلق آن کتابهای پیشین و یا حق است. در آیه دیگری با ن تعبیر آمده است:

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ؛^۴ چنین نیست که این قرآن به دروغ به غیر خدا نسبت داده شود [بلکه از جانب خداست]، گواه آن چیزی است که در برابرش است و تفصیل کتاب است.

در این آیه از «تصدیق»، مصدر باب تفعیل، برای توصیف قرآن استفاده شده و در آیات دیگر از هیأت فاعلی آن، یعنی «مصدق»:

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ؛^۵ ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستادم تصدیق کننده آنچه با شماست.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُقِيمًا

- ۱. البیانه ج ۹، ص ۲۱.
- ۲. زمره آیه ۲۲.
- ۳. بروج، آیه ۲۱.
- ۴. یونس، آیه ۳۷.
- ۵. بقره، آیه ۴۱.

عَلَيْهِ؛^۱ ما به سوی تو کتاب را به حق فرستادیم که تصدیق کننده آن چیزی است که در برابرش است.

۳۲. مفضل. «مفضل» از «فصل» گرفته شده است. «فصل» در لغت به معنای «ابانه احد الشیثین من الآخر حتی یکون بینهما فرجة» (فاصله گرفتن چیزی از دیگری در حد جدایی) است و از همین روی به مفصلهای بدن، مفصل گفته‌اند. دامغانی (۴۷۸ ق) برای آن چهار وجه ذکر کرده است: بینونت، بیان، قضا و فطام.^۲

أَيَّاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ؛^۳ آیاتی که از همدیگر جدایند.

در شرح ویژگی قیامت آمده است:

إِنَّ يَوْمَ الْقَضِي مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ؛^۴ در روز حکم و داوری که منجر به جدایی می‌شود، همه آنان گرد می‌آیند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفْقِدُونِ؛^۵ وقتی که کاروان از قریه عریش (قریه‌ای میان مصر و کنعان) بیرون رفت، یعقوب گفت: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم....

وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ؛^۶ تبیان برای هر چیزی.

این کلمه به معنای فطام و بازگرفتن نیز می‌آید:

فَإِنْ أَرَادَا فِضَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا؛^۷ اگر تصمیم به جدا کردن کودک از شیر دارند، در مشورت و رضایت طرفین، اشکالی ندارد.

در توصیف قرآن از «مفضل» استفاده شده که به معنای تفصیل یافته است. یعنی قرآن در بردارنده آموزه‌هایی به صورت مشروح و مبسوط است:

- ۱. مائده، آیه ۴۸.
- ۲. الوجوه والنظائر لافعال كتاب الله العزيز و معانيها ذيل «ف. ص. ل».
- ۳. اعراف، آیه ۱۳۳.
- ۴. دخان، آیه ۴۰.
- ۵. یوسف، آیه ۹۴.
- ۶. انعام، آیه ۱۵۴.
- ۷. بقره، آیه ۲۳۳.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا؛^۱ خداست که کتاب را به تفصیل به سوی شما فرو فرستاد.

۳۳. موعظه. «وع ظ» بازداشتن با ترساندن و بیم دادن معنا می دهد. یادآوری خیر که موجب رقت قلب شود، «عظه» و «موعظه» است. قرآن هم از این جهت که مایه رقت و یال ایجاد بیم وترس می شود، موعظه است. درباره آن آمده است:

هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ؛^۲ این بیانی برای مردم و هدایت و موعظه ای برای تقوایندگان است.

۳۴. مهیمن. «مهیمن» در اصل «مؤیمن» بوده و همزه آن به «ها» تبدیل شده است، مانند «ارقت الماء» که گفته می شود در اصل «اهرقت الماء» بوده است.^۳ گاه این ماده، صرف هم می شود: «هیمن الرجل»، یعنی مراقبت به عمل آورد. «یهیمن، هیمنه فهو مهیمن»، یعنی امین بر او شد و گواه شد که آن حق است. قرآن از این جهت که گواه کتابهای پیشین است، به این صفت توصیف شده است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ؛^۴ ما به سوی تو کتاب را به حق فرستادیم که تصدیق کننده آن چیزی است که در برابرش است.

۳۵. نذیر. «نذیر» صفت مشبیه فاعلی و به معنای بیم دهنده و ترساننده است. انذار خبر ترس آور را می گویند، در آیات بسیاری از قرآن از جمله وظایف انبیا انذار و بیم دادن و اعلام خطر و هشدار دادن معرفی شده است. این صفت درباره قرآن هم آمده است.

فَرَأْنَا عَرَبًا يَّقُولُمْ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛^۵ قرآنی عربی برای مردمی که

۱. انعام، آیه ۱۱۴.

۲. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳. در زبان عربی گاه حرفی به حرفی تبدیل می شود که در اصطلاح به آن تصحیف می گویند. در الفیه آمده است:

أحرف الابدال هذات موطيا فأبدل الهمزة من واو و یا

أخسر اسم ال زید و فی فاعل ما اعل عینا ذا اقتفی

۴. مانند، آیه ۴۸.

۵. فصلت، آیات ۳ و ۴.

می دانند، مرده دهنده و بیم دهنده.

۳۶. نور. نور به پرتوی گفته می شود که با آن دیدن ممکن می گردد. نور را به دنیوی و اخروی تقسیم کرده اند. نور دنیوی هم به دو دسته تقسیم می شود: محسوس که به چشم سر دیده می شود، مانند: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»؛^۱ و معقول که به چشم بصیرت دیده می شود، مانند: «أَقَمَنَ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ»^۲. نور گاهی به استعاره از نور محسوس درباره امور معقول و نامحسوس به کار برده می شود. به قرآن نور گفته شده است، زیرا وسیله معرفی حق از باطل است و همانند نورافکنی است که بر چیزی تابانده می شود و آن را روشن می کند و زوایای آن آفتابی و هویدا می گردد.

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛^۳ برهانی از سوی پروردگارتان برای شما آمد و نوری روشنگر به جانب شما فرستادیم.

۳۷. هدی. «هدی» هم اسم است و هم به صورت صفت آمده است. هدایت به معنای راهنمایی با لطف است و از این رو، به هدیه، هدیه گفته شده است. هدایت از مفاهیم بنیادین اندیشه دینی است. برقراری رابطه آسمان و زمین و ملک و ملکوت با وحی، به منظور هدایت است. هدف پیامبران و فرود آمدن کتابهای آسمانی ارائه راه روشنی برای مردم است. از این روست که در توصیف کتابهای آسمانی و از جمله قرآن، «هدی» آمده است. کاربرد مصدر به جای اسم فاعلی نیز برای ثبوت و قطعیت آن است.

وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ؛^۴ هدایتی و رحمتی و مرده ای است برای تسلیم شدگان.

۱. یونس، آیه ۵.

۲. زمر، آیه ۲۲.

۳. نساء، آیه ۱۷۴.

۴. نحل، آیه ۸۹.